

## بررسی و تطبیق مضامین اجتماعی در ادبیات

جبران خلیل جبران و نیما یوشیج

دکتر حسن مجیدی<sup>۱</sup>

سکینه صارمی<sup>۲</sup>



تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۲۸

تاریخ پذیرش: ۹۴/۷/۱۳

### چکیده

شاعران و نویسندگان در هر دوره‌ای متأثر از محیط سیاسی - اجتماعی خویش هستند و این تأثیر در آثار و نوشته‌هایشان نمود می‌یابد. از عدالت و برابری خرسند بوده‌اند و زبان به بیان عشق خود به وطن، زن، آزادی و... گشوده‌اند و از ظلم و ستم‌ها، بی‌عدالتی‌ها و ... شکایت کرده‌اند. از جمله این شاعران می‌توان جبران خلیل جبران را نام برد که در سال (۱۹۳۱ - ۱۸۳۳م) در «البشری» در لبنان متولد شد و به خاطر ترس از فقر و تحت تأثیر اوضاع سیاسی - اجتماعی مجبور به ترک لبنان شد. و نیما یوشیج از جمله شاعران سیاسی و اجتماعی است که در سال (۱۲۷۴ - ۱۳۳۸ش) در یوش، دهکده نور مازندران متولد شد. او زندگی خود را به ناچار دور از زادگاه و در تهران سپری کرد.

جبران و نیما مانند هر شاعر دیگری متأثر از محیط و اوضاع سیاسی - اجتماعی زمان خویش بوده‌اند و مسائل سیاسی - اجتماعی به وضوح در آثارشان نمود پیدا کرده است. از جمله این مضامین می‌توان به طبیعت، آزادی، انسان‌گرایی و جامعه آرمانی، سیاست و... اشاره کرد.

این مقاله کوشش تطبیقی است در بررسی مضامین اجتماعی از دیدگاه دو شاعر معاصر عرب زبان جبران خلیل جبران و شاعر فارسی زبان، نیما یوشیج. جبران و نیما به خوبی توانسته‌اند مضامینی مانند وطن، طبیعت، آزادی، سیاست و ظلم ستیزی و ... را به تصویر بکشند. از طبیعت زنده و پویای لبنان و یوش سخن بگویند و با یاد وطن آرام گیرند و با ظالمین و ظالمان مبارزه کنند و مرگ در راه

۱ - استادیار دانشگاه حکیم سبزواری، ایران. majidi.dr@gmail.com

۲ - دانش‌آموخته دانشگاه حکیم سبزواری، ایران.

فصلنامه تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ۱۷۰

آزادی را برتر از زندگی با ذلت بدانند.

روش پژوهش بر اساس مکتب تطبیقی آمریکاست. در این مقاله، تفاوت و شباهت فکری این دو شاعر و نقاش در رابطه با مضامین اجتماعی موجود در عصرشان به تصویر کشیده می‌شود.

واژه‌های کلیدی: ادبیات فارسی و عربی، مضامین اجتماعی، جبران خلیل جبران، نیما یوشیج، تطبیق





۲- آیا اشتراک یا تفاوتی در مضامین اشعارشان وجود دارد؟

۳- تاکید هر شاعر بیشتر بر کدام مضامین بوده است؟

۴- کیفیت و کمیت پرداختن به این مضامین چگونه است؟

### زندگی جبران خلیل جبران

«جبران خلیل جبران در ششم ژانویه سال ۱۸۸۳م در خانواده مارونی از طبقه متوسط در "البشری"، ناحیه‌ای کوهستانی در لبنان زاده شد» (حطیط، ۱۹۸۷: ۴۳۷). پدر جبران پیش از آن که به قمار روی آورد، خوارو بار فروش بود. مادرش از ازدواج اول خود پسری به نام "پیترا" داشت. جبران و مادرش رابطه‌ای نزدیک و صمیمی داشتند و همین رابطه، کشش هنری جبران را تقویت می‌کرد. او دو خواهر به نام "ماریانه" و "سلطان" داشت.

«پدر وی در سال ۱۸۹۵م به زندان افتاد، و آنها برای گریز از فقر به آمریکا رفتند و در بوستون مقیم شدند.

جبران در آن جا امکانات تحصیل برایش فراهم شد و در دوازده سالگی استعداد خود را در زبان انگلیسی و نقاشی آشکار کرد.

در سال ۱۸۹۷م به خاطر تکمیل تحصیلات غربی به لبنان بازگشت تا در بیروت به تحصیل در دبیرستان «الحکمه» پردازد. در سال ۱۹۰۲م به بوستون بازگشت و دوستی عاشقانه‌ای را با "ژوزفین بیبادی" که شاعری معروف و از خانواده‌ای ثروتمند بود، برقرار کرد» (خالد، ۱۹۸۳: ۱۷). همان سال به فاصله چند ماه "سلطان" خواهرش و بعد مادرش و بعد از فاصله کوتاهی "پیترا" برادرش را به علت بیماری از دست داد. بعد از چندی جهت فراگیری نقاشی به پاریس رفت و پس از دو سال به بوستون برگشت. او اولین کارش یعنی کتاب «المجنون» (دیوانه) را آغاز کرد و "ماری هاسکل" نقش

ویراستار را برای آثارش داشت. در سال ۱۹۱۲م به نیویورک رفت و تنها رمان بلند عربی اش با نام «الأجنحة المتكسرة» (بالهای شکسته) را به عربی منتشر ساخت و فرهنگستان ادبیات عرب را با جمعی از شاعران عرب تشکیل داد.

در همان سال میان او و "می زیاده"، نویسنده لبنانی ساکن مصر، یک رابطه ادبی و عاشقانه آغاز شد، این دو یکدیگر را فقط از طریق مکاتبات خویش که بیش از بیست سال به طول انجامید، می شناختند و با وجود این به یکرنگی و درک نادری از یکدیگر دست یافتند که فقط مرگ جبران آن را از هم گسیخت.

«بعد از چاپ کتاب «آلهة الأرض» در بیمارستان نیویورک درگذشت. پیکر او را به بشری بازگرداندند و در زیر زمین صومعه "ماراسه سرکیس" جای دادند» (سابایارد، ۱۹۹۲: ۱۸)

«از آثار او می توان «الموسیقی، عرائس المروج، الأرواح المتمردة، الأجنحة المتكسرة، المواكب، النبی، یسوع بن الانسان، آلهة الأرض» و ... را نام برد» (جبر، ۱۹۹۴: ۲۰)

### زندگی نیما یوشیج

«علی اسفندیاری (نیما یوشیج) فرزند خان زاده‌ای به نام ابراهیم در سال ۱۲۷۴ه.ش در یوش از روستاهای نور مازندران به دنیا آمد» (صدری و دیگران، ۱۳۸۳: ۷۳۷). «پدرش با کشاورزی و دامداری زندگی را می گذراند و نیما از همان کودکی تا سن دوازده سالگی با چراگاه‌ها و کوهستان‌ها و در واقع طبیعت زنده الفت داشت و در بین چادرنشینان و قبایل کوهستانی آنجا به سر برد. نیما خود می گوید: زندگی من در بین شبانان و ایلخی بانان گذشت، که به هوای چراگاه به نقاط دور، بیلاق و قشلاق می‌کنند و شب بالای کوه دور آتش جمع می‌شوند» (آتشی، ۱۳۸۲: ۱۱)

«آثار این آشنایی را در منظومه "افسانه" (۱۳۰۱ه.ش) و بسیاری دیگر از اشعار او

می‌توان دید. ملای یوش به او خواندن و نوشتن را آموخت. سپس نیما به تهران آمد و در سال ۱۲۹۶ ه.ش در بیست سالگی موفق به دریافت تصدیق‌نامه از مدرسه «سن لوئی» شد، این پایان تحصیلات رسمی اوست و در آن مدرسه ادبیات، زبان فرانسه و نقاشی آموخت» (طاهباز، ۱۳۷۵: ۱۹)

«نظام وفا، استاد ادبیات و از شاعران کهن گرا او را به خط شعر و شاعری انداخت و در حاشیه یکی از اشعار او نوشت: روح ادبی شما قابل تعالی و تکامل است و من مدرسه را به داشتن چنین فرزندی چون شما تبریک می‌گویم و نیما منظومه افسانه را به این شاعر ارمغان کرده است.

در سال ۱۳۰۰ ه.ش نام خود را به نیما یوشیج تغییر داد و در بهار ۱۳۰۵ ه.ش پدر نیما بدرود حیات گفت و او عهده دار کارهای خانواده پدری شد. در همین سال با عالیه جهانگیر از خانواده میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل ازدواج کرد، بعد از تولد پسرش «شراگیم» به آستارا رفت و در مدرسه حکیم نظامی شروع به تدریس کرد و در سال ۱۳۱۱ ه.ش به تهران آمد و از آن جا به مازندران سفر کرد و سرگرم سر و سامان دادن به کارهای خانواده پدری شد» (جتی علائی، بی تا: ۲۰)

«نیما در تهران مقالاتش را به چاپ رساند و مشغول کارهای دولتی شد، در اداره کل انطباعات و انتشارات وزارت فرهنگ شروع به کار کرد و در ۱۳ دی ماه ۱۳۳۸ ه.ش پس از کسالت و بیماری ممتد دار فانی را وداع گفت و بدون سر و صدا و غریبه وار در زادگاه خود به خاک سپرده شد» (دستغیب، ۱۳۸۵: ۹۷)

«از مهم‌ترین آثار او می‌توان قصه رنگ پریده، افسانه، خانواده سرباز، مانلی، ماخ اولاً، شعر من، مرقد آقا و ... را نام برد» (تراپی، ۱۳۷۵: ۱۱)

در این مقاله با توجه به اینکه جبران خلیل جبران و نیما یوشیج از شاعران رمانتیک و سمبولیسم هستند، سعی داریم مضامین اجتماعی مانند وطن، زن، آزادی، طبیعت،

انسان و جامعه آرمانی، سیاست و ... را در آثارشان به تصویر بکشیم.

## مضامین اجتماعی در ادبیات جبران و نیما

### ۱- وطن از نگاه جبران و نیما

یکی از مواردی که هر دو شاعر به آن پرداخته‌اند، وطن دوستی و اشتیاق به وطن است. هر دو احساس نوستالژیک (غم غربت) به آن دارند و در فراق آن سخن گفته‌اند.

الف- جبران به لبنان افتخار می‌کند «أنا لبنانی و لی فخرٌ بذلک» و دوباره این

افتخار را تکرار می‌کند: لی وطنٌ أعتزُّ بمحسانه (جبران، بی تا: ۲۰۸)

و در جای دیگر عشق خود را تکرار می‌کند: به خاطر علاقه‌ای که به سرزمین خود دارم، زادگاهم را دوست دارم و با عشقی که به میهن خود می‌ورزم سرزمینم را دوست دارم:

«أحبُّ مسقطَ رأسی ببعضِ محبّتی لبلادی، أحبُّ بلادی بقسمٍ من محبّتی لأرضِ

وطنی» (همان: ۳۵۷)

وطن گاهی در اندیشه جبران عمومیت می‌یابد. شرق به طور کلی وطن او می‌گردد: من شرقی‌ام و به آن افتخار می‌کنم. هر چند که روزگار مرا از سرزمینم دور می‌گرداند؛ همچنان که در اخلاق شرقی در گرایش‌های سوری و در عواطف لبنانی خواهم ماند (همان: ۲۰۸)

لبنان برای او حالت نمادین دارد و می‌گوید:

لبنان شما از شما و لبنان من از من است. لبنان شما و مشکلاتش برای شما و لبنان من و زیبایی‌هایش برای من است. لبنان شما با همه آنچه که از اغراض و درگیری‌هاست برای شما و لبنان من با همه آرزوها و رؤیایها برای من است. لبنان شما عقده و گره سیاسی است که روزگار می‌کوشد تا آن را بگشاید اما لبنان من تپه‌های بلند و رفیع

دارد که به سوی آسمان نیلگون کشیده شده است.

«لکم لبنانکم و لی لبنانی.

لکم لبنانکم و معضلاته و لی لبنانی و جماله.

لکم لبنانکم بكل ما فيه من الأغراض و المنازع و لی لبنانی بما فيه من الأحلام و

الأمانی.

لبنانکم عقده سیاسیة تحول حلها الأيام اما لبنانی فتلولو تعالی بهیبه و جلال نحو

الأرزاق السماء»

( جبران، بی تا: ۵۲۲ )

جبران از وطن و زادگاه خویش سخن به میان می‌آورد؛ چرا که "البشری" لبنان برای او یک آرمان شهر است.

«او یک رمانتیک است اما از شاگردان مکتب رمانتیک اروپائی نیست؛ طبع او تابع قواعد آن نیست و یکی از مکاتب آن را نپذیرفت؛ چون مکتب مهجری که او رئیس آن بود، نسبت به قواعد دشمنی داشت. رمانتیسم جبرانی، بافت ویژه‌ای دارد که تار و پودش در شرق بافته شده است» (سیدی، ۱۳۸۴: ۳۳)

ب- عشق نیما به یوش و دل‌بستگی به خاطرات زادگاهش در نوشته‌ها و یادداشت‌های روزانه و نامه‌های متعدد او به برادرش "لادبن" و خواهرانش "نیکتا و بهجت" و دوستان و آشنایانش بازتاب یافته است. از نمونه نامه‌هایش می‌توان چنین اشاره کرد:

«هوای آزاد این قله را به هیچ چیز نمی‌فروشم، کامل‌تر از کتاب، طبیعت و بهتر از شراب، آب سرد و گوارای این چشمه کوچک است که صدای ترشحات آن از این تخته سنگ دور نمی‌شود.

کوه «اری» و «نی کلا» خیلی خلوت و مطبوع طبع من است؛ مخصوصاً نی کلا.



بدبخت آنهایی که از این جا و از درک فوائد آن محرومند» (یوشیج، ۱۳۵۱: ۱۰)  
یا در سروده " برف " چنین می گوید:

«واژنا پیدا نیست

من دلم سخت گرفته است از این  
میهمان خانه مهمان کش روزش تاریک  
که به جان هم نشناخته انداخته است  
چند تن خواب آلود

چند تن ناهموار

چند تن ناهوشیار...»

(یوشیج، ۱۳۷۰: ۳۷۰)

و همچنین در سروده « به یاد وطنم » چنین می سراید:

«ای فراکش دو سال می گذرد

که من از روی دلکشت دورم

نیست با من دلم زمن ببرد

که چه سوی تو باز مهجورم

این همه هیچ، ای فراکش من

دور ماندن ز روی تو سخت است

دوری ات کاسته است ز آتش من

چیست این بخت؟ مرگ یا بخت است؟»

(یوشیج، ۱۳۷۰: ۱۲۳)

خاطرات نیما از یوش و عشق به زادگاهش در شعرهای او به دو صورت بازتاب

یافته است:

الف- در بعضی از شعرها به صورت آشکار و صریح این عشق و علاقه بیان شده است: مانند شعرهای به یاد وطنم، خوشی من، امزناسر، ماخ اولا، برف و از عمارت پدرم. ب- در بعضی دیگر از شعرها، این خاطرات و علاقه به زادگاه اگر چه آشکار نیست اما به صورت پنهان و پوشیده احساس می‌شود، شعرهایی چون کار شب پا، در پیش کومه‌ام، کک کی، پاس‌ها از شب گذشته، تو را من چشم در راهم، شب پرّه ساحل نزدیک، خانه‌ام ابری است، ری راه، شب است و در شب زمستانی که از این گونه اشعار نیما هستند.

دیدیم که در اشعار و سروده‌های جبران و نیما، شوق به زادگاه و وطن به طور کامل مشهود است. «البشری و یوش» برای آنها یک آرمان شهر است که هر لحظه آرزوی نیل به آن را دارند. آنها نتوانسته‌اند با غربت خویش دمساز شوند و بوستون (آمریکا) و تهران نتوانستند آنها را راضی و خشنود نگه دارند چرا که شب و روز به یاد زادگاه خویش زندگی می‌کنند و با یادش آرام می‌گیرند.

## ۲- زن از نگاه جبران و نیما

زن در آثار جبران جایگاه والایی دارد. جایگاه زن در نزد او چنان است که در نامه‌ای به "می زیاده" خود را مدیون زن می‌داند و می‌گوید:

«أنا مديونٌ بكلِّ ما هو أنا إلى المرأة» (جبران، ۱۹۹۲: ۲۱۲)

در زندگی جبران چند زن نقش مهمی را ایفا می‌کنند: مادر جبران- کامله-، می زیاده، میشیلین، ماری هاسکل و ...

## الف - مادر و همسر در ادبیات جبران

او در مقاله «امام عرش الموت» در باره مادر می‌گوید:

شیرین ترین چیزی که لب‌های بشری آن را بیان می‌کند، لفظ مادر است و زیباترین ندا، ای مادرم است. مادر واژه‌ای کوچک اما بزرگ و پر از امید و عشق و مهربانی است. تمام مهربانی، شیرینی و گوارایی در دل آدمی، مادر است. او همه چیز در زندگی است. تسلیت در غم، امید در یأس، قدرت در ناتوانی، چشمه مهربانی و دلسوزی و آمرزش است.

«أَنْ أَعَذَّبَ مَا تَحَدَّثُهُ الشَّفَاهُ الْبَشَرِيَّةُ هُوَ لَفْظَةُ الْأُمِّ وَأَجْمَلُ مَنَادَاهُ هِيَ: يَا أُمَّي. كَلِمَةٌ صَغِيرَةٌ كَبِيرَةٌ مَمْلُوءَةٌ بِالْأَمْلِ وَالْحَبِّ وَالْإِنْعَاطِ وَكُلُّ مَا فِي الْقَلْبِ الْبَشَرِيِّ مِنَ الرَّقَّةِ وَالْحَلَاوَةِ وَالْعَذْوَبَةِ. الْأُمُّ هِيَ كُلُّ شَيْءٍ فِي الْحَيَاةِ. هِيَ التَّعْزِيَةُ فِي الْحُزْنِ، الرَّجَاءُ فِي الْيَأْسِ وَالْقُوَّةُ فِي الضَّعْفِ، هِيَ يَنْبُوعُ الْحَنَوِّ وَالرَّأْفَةِ وَالشَّفَقَةِ وَالْغُفْرَانِ» (جبران، بی تا: ۲۳۹)

### ب- عشق در ادبیات جبران

«جبران و می زیاده سال‌های متوالی به یکدیگر نامه می‌نوشتند ولی هیچ گاه همدیگر را ندیدند. این یک احساس و عشق رؤیایی بود که هیچ گاه به ازدواج منجر نشد. «جبران در سن ۲۱ سالگی بود که با ماری آشنا شد تحت حمایت مالی او بود تا این که توانست بسیاری از آثار و مقالاتش را به چاپ برساند. با کمک مالی او بود که به پاریس رفت و به فراگیری هنر اقدام کرد و باعث شد آینده هنری و ادبی او شکل بگیرد.

ماری هاسکل یکی از شخصیت‌هایی بود که در زندگی جبران نقش عمده‌ای داشت، چرا که مدت زیادی بود که او را می‌شناخت. البته جبران یک بار پیشنهاد ازدواج به ماری داده بود اما به دلیل اختلاف سنی به او جواب رد داد. جبران تا آخر عمر ازدواج نکرد» (سیدی، ۱۳۸۴: ۱۲۷)



می سراید:

«می فریبد پسرش را، مادر

می نماید پدرش را در راه

آی، آمد پدرش

نان از زیر بغل

از برای پسرش»

( همان: ۲۶۸ )

### ب- عشق در ادبیات نیما

«نیما بعد از فراغت از تحصیل، عاشق دختری به نام هاله شد که پیرو مذهب دیگری بود و حاضر نشد به کیش نیما در آید. از این عشق می گذرد و به جنگل و کوه و طبیعت روی می آورد و عاشق دختری به نام صفورا می شود، او هم حاضر به زندگی در شهر نمی شود و زندگی در روستا را بر شهر و ... ترجیح می دهد» (جتی علائی، ۱۳۲۴: ۷ و ۶)

خود نیما می گوید: «در آن سن من شاعر نبودم چند سال بعد بدبختی من شروع شد. عاشق شدم و هر که هر چه می خواند باطل بود و خودم را به خودم تسلیم کردم» (طاهباز، ۱۳۶۸: ۲۷۸)

اما آخرین سرخوردگی از عشق را در کنار عالیه جهانگیر تسلی داد. او در اشعار خود از معشوقه با نام های ماه، عشق، گلعداز، نگارین مست، گل نو شکفته، مهتاب، زلف در باد افشان و ... یاد می کند.

«از عمر هر آنچه بود با من

نزد تو به رایگان سپردم

## ای نادره یادگار ای عشق

مردم زبر تو دل نبردم»

( یوشیج، ۱۳۷۰: ۶۸ )

دیدگاه جبران خلیل جبران نسبت به زن یک دید مثبت است که در کنارش به آرامش می‌رسد و یک دید نوگرایانه است؛ چراکه در غرب زیست و از سوی دیگر هیچ گاه در کنار همسری نیاسود اما در اشعار نیما یوشیج با این که یک شاعر سنت شکن و مبدع است تصویری که از زن به نمایش می‌گذارد، یک تصویر سستی است. تصویر زنی که در کنار همسرش مشغول کارهای روستایی است و در غم نان، شریک است.

### ۳- آزادی از نگاه جبران و نیما

آزادی یکی از نعمت‌هایی است که انسان‌ها برای رسیدن به آن جان خود را فدا کرده‌اند و در هر عصر و دوره‌ای با ارزش و گرانمایه بوده است. جبران یک متفکر و ادیب است که به آزادی عشق می‌ورزد و در آثار خود از آن بسیار سخن گفته و در مقابل از استبداد و آثار شوم آن نیز مطالب بسیاری دارد. بیشترین نمود آزادی در آثار جبران در کتاب «النبی» است که بخشی را به آزادی اختصاص داده است:

شما زمانی می‌توانید آزادگان حقیقی باشید که بی عملگی پیشه نکنید.

«إِنَّكُمْ تُصَيِّرُونَ أَحْرَارًا بِالْحَقِيقَةِ إِذَا لَمْ تُكُنْ إِيَّاكُمْ بِلَا عَمَلٍ تَعْمَلُونَهُ» (جبران، بی تا: ۱۱۳).

داستان «خلیل الکافر» داستان آزاد مردی است که در برابر ثروتمندان و خود خواهان دیر می‌ایستد و به خاطر سرکشی او را از دیر بیرون می‌کنند. اقدام او شورشی علیه قوانین کلیسا بود؛ چرا که خلیل حرف از آزادی می‌زد. آن مرد رمز ملت مظلوم و شکست خورده است.

ای آزادی از ژرفای این اعماق، تو را می‌خوانیم، پس گوش کن. از میان ظلمت و تاریکی دستانمان را به سوی تو بالا برده‌ایم، پس نگاه کن. بر این برف‌ها، فرا رویت به سجده می‌رویم، پس مهربانی کن.

ای آزادی از گوشه چشمی به ما نگاه کن، فقیران در گوشه کلبه ایستاده و در سایه فقر و خواری سینه‌ها را فرا روی تو می‌گشایند و درون خانه‌ای نشسته در ظلمت نادانی، سفره دل‌ها را نزد تو می‌گسترانند. ای آزادی مهربانی کن و با ما مهربان باش.

«مِنَ اعْمَاقِ هَذِهِ الْأَعْمَاقِ نُتَادِيكَ أَيُّهَا الْحُرِّيَّةُ فَاسْمَعِينَا مِنْ جَوَانِبِ هَذِهِ الظُّلْمَةِ.

نَرَفَعُ أَكْفُنَا نَحْوَكَ فَانظُرِينَا وَ عَلَي هَذِهِ التُّلُوجِ نَسْجِدُ أَمَامَكَ فَارْحَمِينَا.

فَالْتَقِي أَيُّهَا الْحُرِّيَّةُ وَ انظُرِينَا. فِي زَوَايَا الْأَكْوَاحِ الْقَائِمَةِ فِي ظِلَالِ الْفَقْرِ وَ الْهَوَانِ

تَصْرَعُ أَمَامَكَ الصُّدُورُ وَ فِي خَلَايَا الْبُيُوتِ الْجَالِسَةِ فِي ظِلْمَةِ الْجَهْلِ وَ الْغَبَاوَةِ

تَطْرَحُ لَدَيْكَ الْقُلُوبُ فَانظُرِي ابْتِهَاجًا الْحُرِّيَّةُ وَ ارْحَمِينَا» (جبران، بی تا: ۱۹۱)

در جایی دیگر، از مرگ در راه آزادی چنین می‌گوید:

اگر قوم من بر حاکمان ستمگر و ظالم خویش قیام می‌کردند و همگی بر آشفته می‌مردند، می‌گفتم: مرگ در راه آزادی عزیز تر از زندگی در سایه بند و زنجیر و ستم کشی است. و کسی که شمشیر به دست ابدیت را به آغوش پذیرد، با جاودانگی حق، جاودانه خواهد ماند.

«لَوْ ثَارَ قَوْمِي عَلَى حُكَّامِهِمُ الطَّغَاةِ وَ مَاتُوا جَمِيعًا مُتَمَرِّدِينَ لَقُلْتُ إِنَّ الْمَوْتَ فِي

سَبِيلِ الْحُرِّيَّةِ لِأَشْرَفِ مِنَ الْحَيَاةِ فِي ظِلَالِ الْإِسْتِسْلَامِ وَ مَنْ يَعْتَنِقُ الْأَبَدِيَّةَ وَ السَّيْفُ

فِي يَدِهِ كَانَ خَالِدًا بِخُلُودِ الْحَقِّ»

(همان: ۴۳۷)

اما او آزادی را فقط مختص انسان نمی‌داند؛ بلکه آزادی را برای طبیعت و حیوانات به تصویر می‌کشد که در سایه آزادی به نجات می‌رسند و در این رابطه می‌گوید:







او آب شدن برف‌های روی زمین و فرا رسیدن بهار را به تصویر می‌کشد و از طرفی انسان را دعوت می‌کند که همه کهنگی‌ها و تیرگی‌ها را کنار بگذارد و زندگی جدیدی را با افکار جدید آغاز کند. او بهار را سرآغاز تجدید حیات و از سرگیری زندگی با فکری نو می‌داند.

جبران و نیما فرا رسیدن بهار و به پایان رسیدن زمستان و تاریکی و... را نوید می‌دهند و بهار را آغاز زندگی جدیدی می‌دانند.

ب- او در قطعه "الأغانی" از زبان موج چنین می‌سراید:

من و ساحل دو عاشقیم که اشتیاق ما را به هم نزدیک می‌سازد و فضا از هم دور می‌سازد، من از آن سوی شفق می‌آیم تا مگر نقره کف خود را با زر سنگریزه‌های او در هم آمیزم و حرارت قلب او را با خنکای وجود خود فرو نشانم

«أنا و الشاطئُ عاشقان يُقربُهُما الهوى و يفصلُهُما الهواءُ أجىءُ من وراء الشفقِ الأزرقِ كيما أمزجُ فضةً زبدى بذهبِ رماله و أبرّدَ حرارةَ قلبه برضابى» (جبران، بی تا: ۳۲۵)

و شاعر فارسی زبان، نیما، در قطعه "گل مهتاب" از موج چنین تصویری می‌سازد:

«وقتی که موج بر زبر ابر تیره تر

می‌رفت و دور می‌ماند از نظر

شکلی مهیب در دل شب چشم می‌دید...»

(یوشیج، ۱۳۷۰: ۲۳۸)

نماد پردازی نیما از موج بیشتر در اشعاری مثل گل مهتاب دیده می‌شود که با هنرمندی تمام موج را وصف می‌کند و منظور او از موج در بیشتر اشعار، جریان





موضوع اصلی آثار او لبنان، اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و یا بشریت به طور عام می‌باشد.

الف- جبران در نوشته‌های خود در مقاله‌ای با عنوان «نحن و انتم» چنین می‌گوید: ما فرزندان غم هستیم و شما فرزندان شادی، ما فرزندان غم و دردم و غم سایه‌ای است الهی و خدایی که در کنار دل‌های بدخواهان آرامش نمی‌یابد.

ما فرزندان غم و دردم و شما فرزندان شادکامی، پس پیش آید تا نتیجه درد و رنج خود و نتیجه شادکامی شما را در برابر خورشید قرار دهیم. ما بر خواری و ذلت شما دل می‌سوزانیم و شما مجد و بزرگی ما را نمی‌پسندید و بین دل سوزی ما و نارضایتی شما زمان ایستاده است که از کار ما و شما حیران است.

«نحن أبناء الكآبة و أنتم أبناء المسرات، نحن أبناء الكآبة و الكآبة ظلُّ الله لا يسكن في جوار القلوبِ الشريرة. نحن ذوو النفوسِ الحزينة (جبران، بی تا: ۴۰۳)

نحن أبناء الكآبة و أنتم أبناء المسرات فهملوا نضع مآتی كآبتنا و أعمال مسراتكم أمام وجه الشمس. نحن نشفقُ على صغاركم و أنتم تكرهون عظمتنا و بين شفقتنا و كرهكم يقفُ الزمان محتاراً بنا و بكم» (همان: ۴۰۵ و ۴۰۴)

جبران در این سروده به تقابل معنادار سرنوشت آدمی در دو حوزه فقر و ثروت می‌پردازد و با واژگانی تند و گزنده به دستاوردهای شوم طبقه برخوردار می‌تازد.

او در داستان «الطفلان» به بیان تولد دو کودک اشاره دارد؛ که یکی در رفاه و دیگری در فقر و محرومیت به سر می‌برد و این چنین فقر و ثروت را به تصویر می‌کشد:

امیر بر بلندای کاخ ایستاد و انبوهی از مردمان را که در آن باغ گرد هم آمده بودند ندا داد و گفت: مژده باد بر شما و بر این سرزمین مبارک! بانو پسر بچه‌ای به دنیا آورده است که شرافت خاندان بزرگوaram را زنده نگه خواهد داشت و موجب افتخار و پناه شما و میراث بر نیاکان بزرگوaram خواهد بود.





محروم بمانند؛ چرا که دست رنج آنها را عده‌ای دیگر که خود کمترین زحمت را می‌کشند، می‌خورند.

«فقر حاصل روابط نا سالم اقتصادی انسان‌ها در عرصه اجتماع است. انسان به خاطر حس خودخواهی و علاقه شدید عده‌ای به مالکیت در جامعه، دچار فقر و بدبختی می‌شود» (سیدی، ۱۳۸۴: ۱۵۲)

عناوین داستان‌های او مثل نحن و انتم، یا بنی امّی، الجبارة، مات أهلی، طفلان، بین الكوخ و الكاخ و ... جهت گیری‌های انسانی در اندیشه او را نشان می‌دهد. نگاه جبران یک نگاه کلی است؛ چرا که او اجتماعات انسانی را بزرگترین دغدغه و نگرانی خود می‌داند.

ب- یکی از اشعار انسانی نیما که خاستگاه انسانی و اومانیستی دارد و هم طبیعت در آن نقش دارد شعر «آی آدم‌ها» می‌باشد که از تضاد و فاصله طبقاتی سخن گفته است:

«آی آدم‌ها که بر ساحل نشسته شاد و خندانید

یک نفر در آب دارد می‌سپارد جان

یک نفر دارد دست و پای دائم می‌زند

روی این دریای تند و تیره و سنگین که می‌دانید

آی آدم‌ها که بر ساحل بساط دل گشا دارید

نان به سفره، جامه تان بر تن

یک نفر در آب می‌خواند شما را»

(یوشیج، ۱۳۷۰: ۹۹)

نیما در قطعه «مادری و پسری» به مادری اشاره می‌کند که در کلبه فقیرانه خود با پسر گرسنه‌اش سخن می‌گوید. پدر مدت‌هاست که از خانه رفته و برنگشته و مادر



فرزندش را به امید بازگشت پدرش دلداری می‌دهد که پدرش بر می‌گردد و برای او غذا می‌آورد:

«قصه می‌گوید مادر ز پدر

یعنی از شوی که نیست

تا بیارامد طفلک، معصوم

می‌فریبد پسرش را مادر

می‌نماید پدرش را در راه

آی، آمد پدرش

نان او زیر بغل

از برای پسرش»

(یوشیج، ۱۳۷۰: ۳۲۸)

نیما گرایش اجتماعی دارد و مانند یک مصلح اجتماعی است. نیما تبلور نو اندیشی در باب انسان در شعر معاصر است» (مختاری، ۱۳۷۲: ۱۷). جبران در یک خانواده فقیر متولد و پرورش یافت. جبران از فقر و فاصله طبقاتی رنج می‌برد و دائماً در اشعارش به مسائل انسانی می‌پردازد. او یک مصلح اجتماعی است. نگاه نیما نیز به انسان مانند همتایش جبران خلیل جبران است که بهترین دغدغه‌اش انسان و جامعه و آلام اجتماع است.

#### ۷- سیاست و ظلم ستیزی از نگاه جبران و نیما

الف- جبران خلیل جبران از ظلم ظالمان به ستوه آمده و این توانایی را در خود

می‌بیند که در برابر ظالمان بایستد:

سختی و سنگدلی فاتحان طمّاع را تحمل کردم و ستم حاکمان مستبد و بردگی

نیرومندان سرکش را تاب آوردم، ولی هنوز توانایی مبارزه و مقاومت و تحمل دارم.  
«احتملت قساوة الفاتحین الطامعین، و قاسیت ظلم الحکام المستبدین و عبودیة  
الأقویاء الباغین، و ما برحتُ ذا قوةٍ أكافحُ بها الأيام» (جبران، بی تا: ۳۵۵)

در جایی دیگر از مرگ امتش در برابر ظالمان و طاغیان سخن می‌گوید:  
اگر امت من در جنگ‌ها شرکت می‌کردند و در میدان جنگ، همگی کشته می‌شدند،  
می‌گفتم: طوفان و گردبادی تند بود که با عزم خود شاخه‌های سبز و خشک را با هم  
شکسته و مرگ زیر شاخه‌های فرو شکسته از طوفان خوشتر از مردن بر بازوان پیروی  
است.

«لو اشترکت امتی بحربِ الأمم و انقرضت علی بکره ایه فی ساحة القتال، لقلت  
هی العاصفة العوجاء تهصر بعزمها الأغصان الخضراء واليابسة معاً و إن الموت  
تحت أغصان العواصف لأشرف منه بین ذراعی الشیخوخة» (همان: ۴۳۷)

ب- نیما به وقایع سیاسی به طور مستقیم اشاره نمی‌کند. شعر او از سال ۱۳۱۶ ه. ش  
که اولین شعرش را به صورت آزاد سرود آن هم یک نگرش خاص به جهان و مردم  
و اوضاع اجتماعی و ... بود که باعث نوآوری و ابتکار شد و همین جو ناآرام و  
تغییر نگرش باعث شد که بتواند به انتقادات سیاسی و اجتماعی ادامه دهد  
(پور نامداریان، ۱۳۷۷: ۱۰۰) او از این همه ظلم و ستم و اوضاع نا به سامان به  
تنگ آمده و می‌خواهد فریادی برآورد و این همه ظلم و ستم را نابود کند:

«وقت است نعره‌ای بر لب آخر زمان بکشد

سیلی بر این صحیفه بر این دودمان کشد

سیلی که ریخت خانه مردم هم چنین

اکنون سوی فراز گهی سر چنان کشد

بر کند این بنیان سست را

بر دارد از زمین هر نادرست را»

(یوشیج، ۱۳۷۰: ۲۹۵)

او در شعر «قایق» مردمی را که از شدت خفقان و ظلم و ... به گوشه‌ای پناه  
برده‌اند به اتحاد و همدلی دعوت می‌کند و می‌گوید یک دست صدا ندارد:

«فریاد می‌زنم

من چهره ام گرفته است

من قایم نشسته به خشکی

مقصود حرفم معلوم بر شماست

یک دست بی صداست

من، دست من کمک ز شما می‌کند طلب

فریاد من شکسته اگر در گلو گیر

فریاد من رسا

من از برای راه خلاص خود شما را صدا می‌زنم»

(یوشیج، ۱۳۷۰: ۵۰۰)

او استعمار گران غربی را جهان خواره می‌پندارد و برای از بین رفتنشان دعا می‌کند:

«خلق می‌گویند

اما آن جهان خواره

جهان را خورد یک سر

مرغ می‌گوید در دل آرزوی محالش باد

خلق می‌گویند

اما کینه‌های جنگ ایشان در پی مقصود

همچنان هر لحظه می‌کوبد به طبلش

مرغ می‌گوید

زوالش باد «

( همان: ۴۹۳ )

جبران از شاعران برجسته سیاست و اجتماع است. اوضاع سیاسی و اجتماعی به خوبی در آثارش نمود یافته است. جبران ملول از ظلم ظالمان و طمع سرکشان است و به مقابله با آنها بر می‌خیزد و مرگ خود و دوستان خود را در راه مبارزه با ظالمان از زندگی با ذلت برتر می‌داند.

نیما نیز مشهور به شاعر سیاست است و از شدت خفقان و ظلم و ستم می‌خواهد فریادی بزند تا بنیان این کژی‌ها برداشته شود اما در این راه به فکر اتحاد مردم می‌افتد تا بتواند در برابر ظالمان بایستد.

جبران و نیما هر دو شاعران سیاسی هستند و از سیاست و مبارزه با ظلم و ستم و طاغیان و ... سخن می‌گویند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

#### نتیجه

جبران خلیل جبران و نیما یوشیج دو شاعر توانا و مشهوری هستند که شعر فارسی و عربی را متحول ساختند و به سمت نوگرایی پیش بردند.

با توجه به این که در عصر جدید، ادبیات از استعمار والیان و سلاطین رها شد و به سوی مردم و خدمت به آنها گرایش یافت، شاعران و صاحب نظران هم برای بالا بردن شأن و منزلت مردم و پدید آمدن ملتی سالم و با فرهنگ به بررسی مشکلات جامعه پرداختند.

این دو شاعر از شرایط و محیط تأثیر پذیرفتند و بسیاری از مشکلات جامعه در شعرشان نمود پیدا کرد. با بررسی مضامین اجتماعی در آثار هر دو شاعر به این نتیجه می‌رسیم که این شاعران رمانتیک، شاعران اجتماع هم خوانده می‌شوند؛ چرا که از طبیعت، وطن، آزادی، زن، سیاست، دین، فقر، فاصله طبقاتی و ... سخن گفته‌اند و این مضامین در آثار آنها نمود بیشتری دارد.

به خوبی توانسته‌اند از طبیعت زیبای زادگاهشان «البشری و یوش» سخن بگویند. در جامعه‌ای پرورش یافتند که ظلم و ستم و تبعیض و ... بیداد می‌کرد و بارها آرزوی جامعه‌ی عاری از فقر و ظلم و ... را داشتند.

جبران خلیل جبران به خوبی توانسته از آزادی سخن می‌گوید و آن را رمز پیروزی ملت‌ها می‌داند. فقر و فاصله طبقاتی روح و جان او را آزرده کرده است. و در مقابل نیما هم این مضامین را در اشعار خویش به خوبی و هنرمندی تمام به نمایش گذاشته است اما مانند همتای خود از آزادی سخنی به میان نیاورده است.

### فهرست منابع

۱. آتشی، منوچهر، (۱۳۸۲) نیما را باز هم بخوانیم (خیال روزهای روشن)، تهران: انتشارات آمیتیس.
۲. پور نامداریان، تقی، (۱۳۷۷) خانه ام ابری است (شعر نیما از سنت تا تجدید)، تهران: انتشارات سروش.
۳. ترابی، ضیاء الدین، (۱۳۷۵) نیمایی دیگر، تهران: انتشارات مینا و دنیای نو.
۴. جبر، جمیل، (۱۹۹۴) المجموعه الکامله لمولفات جبران، بیروت: دار الجمیل.
۵. جبران خلیل جبران، (بی تا) المجموعه الکامله لمولفات جبران العربیه، بیروت: دار صادر.
۶. جنتی علائی، ابو القاسم، (بی تا) نیما یوشیج (زندگی و آثار او)، تهران: انتشارات صفی علیشاه.
۷. حطیط، کاظم، (۱۹۸۷م) اعلام و رواد فی الادب العربی، بیروت: دار الکتاب اللبنانی.
۸. دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۸۵) پیام آور امید و آزادی (نقد و تحلیل شعر نیما)، تهران: انتشارات آمیتیس.
۹. سیدی، سید حسین، (۱۳۸۴) به باغ همسفران، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
۱۰. صدری افشار، غلامحسین و حکمی، نسرتین، حکمی، نسترن، (۱۳۸۳) فرهنگ فارسی اعلام، تهران: انتشارات معین.
۱۱. طاهباز، سیروس، (۱۳۷۵) پر درد کوهستان (زندگی و هنر نیما)، تهران: انتشارات زریاب.
۱۲. غسان، خالد، (۱۹۸۳) جبران فی شخصیته و ادبه، بیروت: موسسه نوفل.
۱۳. فورست، لیلیان، (۱۳۷۵) رمانتیسیم، مترجم مسعود جعفری جزی، تهران: انتشارات مرکز.
۱۴. مختاری، محمد، (۱۳۷۲) انسان در شعر معاصر، تهران: انتشارات توس.
۱۵. نازک سابایارد، (۱۹۹۲م) المولفات الکامله جبران خلیل جبران، بیروت: موسسه بحسون.
۱۶. یازجی، حلیم، (بی تا) موسوعه جبران، ج ۱۵ و ۳۳، بیروت: دار الجبل.
۱۷. یوشیج، نیما، (۱۳۷۰) مجموعه کامل اشعار نیما، تهران: انتشارات نگاه.

